

مردی که تاریخ را به پایان رساند

و چند داستان دیگر

۱۳۸۰

نویسنده کن لیو

برگردان فردین توسلیان



فهرست

۷	درباره‌ی بویسده
۹	تعبیر حالت
۲۵	شب‌بوی پنهان
۴۰	مادونِ ریان
۵۵	مردی که تاریخ را به پایان رساند (یک مستند)

تعمیر حالت

رینا^۱ هر شب پیش از خواب به یحچال‌ها سر می‌زد
دو یحچال با سیم و پریری حدا در آشپزخانه بودند که روی در یکی‌شان یحساری
پُرررق و برق وجود داشت دیگری در پذیرایی بود و نقش میر تلویزیون را بازی می‌کرد
یکی هم داخل اتاق خواب بود و کارِ میر را انجام می‌داد یحچال مکعب‌شکلِ کوچکی
بیر در راهرو بود که ظاهراً برای اتاق‌های خوابگاه دانشجویی ساخته شده بود یحجدانی
هم ریزِ روشویی حمام بود و هر شب از یح پر می‌شد
رینا در تمام یحچال‌ها را بار می‌کرد و داخل‌شان را تماشا می‌کرد معمولاً چیری در
یحچال‌ها نبود؛ البته اهمیتی هم نداشت رینا اهل پُرکردن یحچال نبود مسئله‌ی
بررسی یحچال‌ها مسئله‌ی مرگ و زندگی بود مسئله‌ی حفظ و حراست از روح
بخشِ محبوبِ رینا محفظه‌ی یحسار بود عاشقانه در یحسار را بار می‌کرد تا مه سرد
در اتاق جاری شود و سرما به بوک انگشتان، بدن و سینه‌ها برسد شنیدن صدای موتور
یحچال مساوی بود با فرا رسیدن زمان بستن در
سرکشی به یحچال‌ها که تمام می‌شد هم‌سُرایی موتورها آپارتمان را فرا می‌گرفت
رمرمه‌ی آرام و اطمینان‌بخشی که برای رینا صدای امانت بود
رینا بر تحت دراز می‌کشید و رویش را می‌پوشاند تصویرهایی از کوه یح و یحچال
طبیعی از دیوار آویزان بود و او مثل عکس عریرانش به آن‌ها نگاه می‌کرد عکسی از
هم‌اتاقی دوران دانشگاهش، ایمی^۲، بیر روی یحچال کنارِ تحت بود بعد از این‌همه
سال بی‌خبری هور عکس او را نگه داشته بود
رینا در یحچال کنارِ تحت را بار کرد و به قالب یح مکعب‌شکلش حیره شد قالب یحی

1- Rina

2- Amy

که ظاهراً نا هر نگاه کوچک و کوچک تر می شد
رینا در یحچال را بست و کتانی را که نالای آن بود برداشت

*

اداست ویست میلی^۱ شمایل شاعر در نامه‌هایی از دوستان، دشمنان و عشاق

بیویورک، بیست و سوم ژانویه‌ی هرار و بهصد و بیست و یک
عزیرتریم، ویو^۲،

عاقبت امروز شهامت دیدار نا ویست^۳ را پیدا کردم در مسافرخانه‌ی محل اقامتش
همدیگر را دیدیم گفت که دیگر عاشق من بیست گریستم چشمگین شد و گفت که
اگر نمی توانم بر خودم مسلط باشم بهتر است بروم گفتم که برایم جای درست کند
ماحرا نه همان پسری که فکر می کردیم مربوط می شد حدس می ردم ناری، شیدین
موضوع از رنان خودش وحشتناک بود حیوان پست

دو بح سیگار کشید و پاکت را سمت من گرفت تحمل تلخی اش را نداشتم؛ پس نه
یک بح قناعت کردم بعد رژ لیش را نه من داد تا آرایشم را درست کنم گویی هیچ
اتفاقی بیفتاده گویی هور در اتاق مان در کالج واسر^۴ هستیم
گفتم «شعری برایم نویس» دست کم این را ندهکارم بود

نه ظاهر قصد محادله داشت اما حویشتن داری کرد شمعش را بیرون آورد، در
شمع دانی ای که برایش درست کرده بودم گذاشت و اندا و انتهایش را روش کرد
ریبایی اش در لحظه‌ی روش کردن روحش وصف ناپذیر بود چهره اش می درخشید
پوست طریفش ماند فانوس های کاعدی چینی از درون روش شده بود دور اتاق
چرخ می زد؛ گویی می حواست دیوارها را بر سر حراب کند پایم را روی تحت جمع
کردم و شال قرمز لاکمی اش را دور خودم پیچیدم تا سر راهش باشم

1- Edna St Vincent Millay

2- Viv

3- Vincent

4- Vassar